Iranian Research Letter of International Politics
Vol. 11, No. 1, Autumn and Winter 2022-2023
Pages: 143-167
DOI:10.22067/irlip.2022.21345.0

پژوهش‌نامۀ ایرانی سیاست بین‌الملل
سال ۱۱ ، شمارۀ ۱، شمارۀ پیاپی ۲۱، پاییز و زمستان ۱۴۰۱
صفحات: ۱۶۷-۱۴۳

نوع مقاله: پژوهشی

موازنه‌سازی نرمِ چینی و مشارکت اقتصادی در بریکس

حسین دلاور[۱] محسن اسلامی[۲] سیدمسعود موسوی شفائی[۳]
تاریخ دریافت:۱۳۹۸/۰۶/۲۵ تاریخ پذیرش ۱۴۰۰/۰۴/۱۱

چکیده
در طول سال‌های اخیر، حضور فعال چین در ابتکارات اقتصادی-راهبردی پرشماری در صحنۀ بین‌الملل آغاز شده است که یکی از مهم‌ترینِ آن‌ها، بریکس است. عضویت چین در بریکس، ضمن تحکیم قدرت سیاسی-اقتصادی آن، شرایطی را فراهم کرده است که در بطن آن، رویکرد خود در مورد نظام سیاسی-اقتصادی جهانی و نارضایتی‌اش از توزیع قدرت را به‌اشتراک بگذارد. در مقالۀ حاضر، روند عملکرد بریکس با مشارکت فعال چین برای بازتوزیع قدرت در شرایط خاصی بررسی شده و نویسندگان با استفاده از روش تاریخی و رویکرد توصیفی-تحلیلی مبتنی‌بر منابع کتابخانه‌ای، درصدد پاسخ‌گویی به این پرسش برآمده‌اند که «در جهانی که ایالات متحده ابرقدرت آن بوده، رفتار راهبردی چین در ابتکاراتی چون بریکس، بر چه مبنایی استوار بوده است؟» فرضیۀ مطرح‌شده نیز ناظر بر این است که «چین با تأثیرپذیری از شرایط بین‌المللی پس از جنگ سرد، الگوی کلان توازن‌بخشی در سطوح داخلی و خارجی را پیگیری کرده است؛ ازاین‌رو، مشارکت فعال در ابتکاراتی چون بریکس، نشان‌دهندۀ جنبه‌ای از توازن خارجی الگوی کلان چین برای بازتوزیع قدرت از طریق موازنۀ نرم است». نویسندگان، بیشتر ابزارهای اصلی موازنه‌سازی نرم را که چین از طریق بریکس به‌کار می‌برد، ازجمله دیپلماسی اقتصادی، را شناسایی کرده‌اند.

واژگان کلیدی: چین، ایالات متحده امریکا، موازنۀ نرم،دیپلماسی اقتصادی، بریکس

۱. دانشجوی دکترای روابط بین‌الملل، دانشکدۀ علوم انسانی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران، (نویسندۀمسئول)h.delavar@modares.ac.ir
۲. دانشیار گروه روابط بین‌الملل، دانشکدۀ علوم انسانی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران eslami.m@modares.ac.ir
۳. دانشیار گروه روابط بین‌الملل، دانشکدۀ علوم انسانی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران shafaee@modares.ac.ir

Chinese Soft Balancing and Economic Participation in the BRICS

Hossein Delavar[1], Mohsen Eslami[2], Seyyed Masoud Mousavi Shafaee[3]

Abstract
China actively participated in the BRICS initiative in recent years. China uses the BRICS membership to forge political-economic power and present its dissatisfaction with the distribution of power in international politics. This paper examines the process of China-led BRICS operation to redistribute power under certain conditions. The authors use a historical method and descriptive-analytical approach based on library resources to investigate the roots and logic of China's strategy in initiatives such as the BRICS in a US-dominated world. The findings show that China has pursued a Grand-pattern of balancing at the domestic and foreign levels; therefore, active participation in initiatives such as BRICS represents an aspect of external balance of the Chinese grand pattern To redistribute power through a soft balance strategy. The authors further identify the major soft balancing tactics that China employs through the BRICS, including Economic diplomacy .

Keywords: China, USA, Soft balance, Economic Diplomacy, BRICS

۱ Ph.D Candidate of International Relations, Tarbiat Modares University(Corresponding Author), h.delavar@modares.ac.ir
۲ Associate Professor of International Relations, Tarbiat Modares University, eslami.m@modares.ac.ir
۳Associate Professor of International Relations , Tarbiat Modares University, shafaee@modares.ac.ir

مقدمه

چینش بازیگران در عرصهٔ سیاست بین‌الملل برمبنای میزان قدرت (کانونی‌ترین مفهوم سیاست بین‌الملل) انجام می‌شود؛ ازاین‌رو، قدرت‌های بزرگ از بیشترین حجم قدرت برخوردارند و به‌همین‌دلیل، آنان را صحنه‌گردانان سیاست بین‌الملل می‌نامند. چین، یکی از این قدرت‌ها است که در دوران پساجنگ‌سرد، رفتار راهبردی ویژه‌ای را به‌نمایش گذاشته است که با آنچه در متون تاریخی سیاست بین‌الملل دربارهٔ رفتار قدرت‌های نوظهور آمده، کاملاً متفاوت است. بیجینگ[۱] آشکارا جامعهٔ بین‌المللی را به‌چالش نکشیده و اقداماتی مانند مشارکت در فرایندهای موجود، توجه ویژه به سازمان ملل متحد، و شکل‌دهی به فرایندها و ابتکارات جدید، در سیاست خارجی این کشور اهمیت فزاینده‌ای پیدا کرده است.

اگر چهرهٔ روبه‌رشد قدرت اقتصادی چین را در کنار توانمندی‌های دیگر آن، ازجمله جمعیت و قدرت روبه‌رشد نظامی قرار دهیم، اهمیت توجه به ابتکارات و فعالیت‌های عمدهٔ آن در سطح بین‌المللی و پیامدهای آن‌ها را بهتر درک خواهیم کرد. یکی از مهم‌ترین ابتکاراتی که جزو اولویت‌های کنونی این کشور در سیاست بین‌الملل به‌شمار می‌آید، بریکس است.

کانون توجه و تمرکز مقالهٔ حاضر، مسئلهٔ رفتار راهبردی چین در ابتکارات عمدهٔ بین‌المللی‌ای چون بریکس با تأثیرپذیری از شرایط و نظمی خاص است؛ ازاین‌رو، پرسشی که مطرح می‌شود، این است که «در جهانی که ایالات متحده ابرقدرت آن بوده است، رفتار راهبردی چین در ابتکاراتی چون بریکس بر چه مبنایی استوار بوده است؟» فرضیهٔ مقاله این است که «در شرایط بین‌المللی پساجنگ‌سرد، چین، الگوی کلان توازن‌بخشی که ترکیبی از سطوح داخلی و خارجی است را دنبال کرده است؛ ازاین‌رو، مشارکت فعال در ابتکاراتی چون بریکس، نشان‌دهندهٔ جنبه‌ای از توازن خارجی الگوی کلان این کشور از طریق راهبرد موازنهٔ نرم است.

ازآنجاکه در این مقاله در پی تبیین و توصیف الگوی خاص حاکم بر سیاست خارجی چین هستیم، از روش پژوهش تاریخی با رویکرد توصیفی‌ـ‌تحلیلی بهره برده‌ایم و برای گردآوری داده‌های پژوهش نیز از روش مطالعهٔ اسنادی و کتابخانه‌ای استفاده کرده‌ایم.

---

۱. تلفظ درست از پایتخت چین است و از ۱۹۷۹ به‌جای واژهٔ استعماری پکن، مورداستفاده جهان قرار گرفته است.

۱. پیشینهٔ پژوهش

آشکار است که تحقیق دربارهٔ موضوع پژوهش حاضر مانند هر پژوهش دیگری، وام‌دار دستاوردها و یافته‌های پژوهشگرانی است که پیش‌ازاین به بررسی و مطالعهٔ گروه بریکس اهتمام ورزیده‌اند. درهمین‌راستا و به‌منظور ارائهٔ پیشینهٔ پژوهش می‌توان آثار مرتبط با موضوع را به‌شکل زیر دسته‌بندی کرد.

بخش عمدهٔ پژوهش‌های انجام‌شده دراین‌باره، بر اهمیت و جایگاه روبه‌رشد گروه بریکس در نظام اقتصادی بین‌المللی تأکید داشته‌اند (Haibin, 2012; Singh And Dube, 2011; Narayana Swami, 2014). درمقابل، برخی دیگر از آثار، ظهور قدرت‌های روبه‌رشد و چالش‌های بریکس برای هژمونی غرب را ارزیابی کرده‌اند (Renard, 2009; Harden, 2014; Adnan, 2014; Phillips, 2008; LAÏDI, 2011; Mustafa, 2017; Yazdani and Hosseini, 2015; Sanayi and EbrahimAbadi, 2013). پژوهش‌های دیگری نیز دراین‌باره انجام شده‌اند که سیاست خارجی گروه بریکس را با کاربست نظریهٔ موازنهٔ نرم تبیین کرده و نشان داده‌اند که موازنهٔ نرم، راهبرد مشترک کشورهای عضو بریکس در مقابل ایالات متحده است (Skak, 2015; FatemiNejad et al., 2011; Shirkhani et al., 2014; Yazdani and Moradifar, 2017; Seifi and khorramshad, 2019).

پژوهش حاضر با تجزیه‌وتحلیل رفتار موازنه‌گرایانهٔ نرم چین در برابر ایالات متحده از طریق بریکس (بریکس به‌عنوان ابتکار دیپلماسی اقتصادی توازن خارجی چین از طریق موازنهٔ نرم)، به پژوهش‌های علمی دربارهٔ بریکس به‌عنوان شواهدی از راهبرد موازنه‌سازی نرم چین افزوده می‌شود؛ ازاین‌رو، نخست اینکه برخلاف بسیاری از نوشته‌های بالا سعی می‌کند ابتکار اقتصادی-راهبردی بریکس را با کاربست یک نظریه تبیین کند. دوم اینکه، برخلاف همهٔ نوشته‌های یادشده، به روند چشمگیر موازنهٔ نرم در رفتار سیاست خارجی چین، نه راهبرد مشترک تمام کشورهای عضو بریکس، توجه دارد (چین در مقایسه با اعضای دیگر بریکس، موازنهٔ نرم سازگارتری دارد)؛ سوم اینکه، به روند یادشده نه به‌عنوان تنها راهبرد کلان چین، بلکه بخشی از راهبرد کلان این کشور (که ترکیبی از دو رکن است) در مقابل برتری ایالات متحده توجه دارد.

۲. چارچوب نظری پژوهش

۲-۱. وضعیت توزیع قدرت در نظام بین الملل

نظام بین‌الملل، دربردارندهٔ یک عنصر ثابت ـ آنارشی ـ و یک عنصر متغیر ـ قطبیت (یعنی توزیع توانمندی‌ها) ـ است. توزیع توانمندی یا قدرت در نظام‌های سیاسی مبتنی‌بر خودیاری، اهمیت ویژه‌ای

(به‌لحاظ تبیین) دارد. دانش‌پژوهان حوزهٔ واقع‌گرایی ساختاری اشاره می‌کنند که پدیدهٔ نظم (نظم ساختاری) در عرصهٔ نظام بین‌المللی، دستاورد مؤلفهٔ توزیع قدرت میان واحدهای اثرگذار در نظام است (Waltz, 2015). افزون‌براین، به این نکته نیز توجه دارند که هر نوع نظمی (تک‌قطبی، دوقطبی و چندقطبی) دارای قواعد و الگوهای رفتاری ویژه‌ای بوده و ویژگی‌های رفتاری کنشگران نیز از آن تأثیر می‌پذیرد.

پس از سقوط اتحاد جماهیر شوروی و پایان جنگ سرد، بحث‌های زیادی از سوی پژوهشگران حوزهٔ روابط بین‌الملل و سیاستمداران دربارهٔ آیندهٔ سیاست بین‌الملل و نظم بین‌المللی جدید مطرح شد. *جان مرشایمر*[۱] نظم چندقطبی (همان‌گونه که در دههٔ ۱۹۳۰ بود) را پیش‌بینی کرد (Walsh, 2013)؛ *فرانسیس فوکویاما*[۲] پیش‌بینی گسترش دموکراسی‌های لیبرال در سراسر جهان را ارائه داد (Korany, 2005: 61)؛ عده‌ای همچون *باری بوزان و اُلی ویور*[۳] نیز درصدد تبیین ساختار قطب‌بندی ۴+۱ بودند. این ساختار، نشان‌دهندهٔ وجود یک ابرقدرت و چهار قدرت بزرگ(چین، اتحادیهٔ اروپا، ژاپن، و روسیه) است (Buzan and Weaver, 2009). این نظام، به‌زعم *هانتینگتون*، یک دنیای «تک‌ـچندقطبی» است. *ساموئل هانتینگتون*[۴] این نظر را مطرح کرده بود که سیاست‌های جهانی از نظم دوقطبی عصر جنگ سرد گذر کرده و اکنون پیش از آنکه به‌واقع وارد دوران چندقطبی شود، فعلاً در عصر «تک ـچندقطبی» است. در این دوران، آمریکا دیگر تنها ابرقدرت نیست، بلکه شماری دیگر از قدرت‌های بزرگ وجود دارند که آمریکا برای حل‌وفصل مسائل جهانی، ناگزیر از جلب مشارکت آن‌ها است[۵](Huntington, 1999). کسانی مانند *ریچار هاس*[۶] نیز بر این نظر بودند که جهان در وضعیت غیرقطبی[۷] و گذار قرار دارد. *کراتهامر*[۸] در مقابل این

---

۱ John Mearsheimer

۲ Francis Fukuyama

۳ Barry Buzan & Ole Waever

۴ Samuel Huntington

۵. منظور این است که برای رسیدن به اهداف خود به قدرت‌های دیگری نیاز دارد. اصولاً کسانی که تک‌قطبی را انکار می‌کنند، با استفاده از این معیار بیان می‌کنند که امریکا باید بتواند به‌تنهایی به همهٔ اهداف خود در همه‌جا دست یابد. درمقابل، باید گفت: «این یک معیار نه برای تک‌قطبی، بلکه برای خداست».

۶ Richard N. Hass

۷ Non-Polarity

۸ Krauthammer

فرض‌ها و نظریه‌ها، نظریهٔ «لحظهٔ تک‌قطبی»[1] را مطرح کرد. او استدلال کرد که ایالات متحده به‌عنوان تنها قدرت بزرگ از جنگ سرد ظهور کرده است (Varisco, 2013)؛ معتقدان به این دیدگاه بر این نظر بودند که شکاف قدرت میان قدرت برتر نظام و دیگران به‌گونه‌ای است که نوعی ساختار بین‌المللی تک‌قطبی ایجاد شده است (Krauthammer, 2002/03: 5).

در این دوره، با کاهش قدرت روسیه، نظم دوقطبی تشکیل‌دهندهٔ سیاست‌های امنیتی قدرت‌های بزرگ در محیط بین‌المللی جنگ سرد، به پایان خود رسید و امریکا به‌عنوان تنها ابرقدرت محیط بین‌المللی پساجنگ‌سرد ظهور کرد. *رابرت جرویس* دراین‌باره می‌گوید: «ایالات متحده، سهم بیشتری از قدرت جهان را، بیش از هر کشوری در طول تاریخ، داراست و چه از آن به‌عنوان هژمون یاد شود و چه امپراتور، در حال حاضر این کشور، هژمونی نظم جهانی تک‌قطبی به‌شمار می‌آید» (Mastanduno, 1997: 53; Jervis, 2006: 7).

تعبیرهای گوناگونی از وضعیت تک‌قطبی در نظام بین‌الملل وجود دارد که البته، بن‌مایهٔ مشترکی دارند. برخی بر این نظرند که «تک‌قطبی، نظامی است که در آن، یک دولت واحد سهم نامتوازنی از منابع نظام را دراختیار خود دارد. این وضعیت، بر این امر دلالت دارد که ابرقدرت نظام، هیچ رقیب ایدئولوژیک، نظامی، یا اقتصادی‌ای ندارد» (Gautam, 2014: 35). *ولفورث* تأکید می‌کند: «وضعیت تک‌قطبی، ساختاری است که در آن قابلیت‌های یک دولت به‌حدی زیاد است که مقابله و توازن در برابر آن امکان‌پذیر نیست». به‌نظر او: «زمانی‌که توانمندی‌ها به‌گونه‌ای گسترده متمرکز است، ساختاری ظهور می‌کند که با ساختارهای چندقطبی (ساختارهای دربرگیرندهٔ سه یا چند دولت قدرتمند) یا ساختار دوقطبی (ساختارهای دربرگیرندهٔ دو دولت قدرتمند) متفاوت است». همچنین، در چنین وضعیتی «تمرکز قدرت آن‌قدر زیاد نیست که یک امپراتوری جهانی ایجاد شود» (Wolforth, 1999: 9). درواقع، وضعیت تک‌قطبی می‌تواند به‌عنوان یک موقعیت هژمونیک دیده شود؛ زیرا از سوی یک بازیگر واحد کنترل می‌شود؛ بااین‌حال، با هژمونی و امپراتوری متفاوت است.

به‌نظر *رابرت پاپ*، ویژگی اصلی نظم تک‌قطبی این است که هیچ «دولت منفرد» دیگری به‌اندازه‌ای قوی نیست که بتواند علیه قدرت برتر، اقدام به موازنه کند؛ درنتیجه، رهبر نظم تک‌قطبی در مقایسه با قدرت‌های دیگر، از امنیت بیشتری برخوردار است؛ بنابراین، قادر به تعیین نتیجهٔ بیشتر مسائل بین‌المللی

---

[1] Unipolar Moment

است و شانس زیادی برای کنترل رفتار داخلی و خارجی تقریباً تمـام قـدرت‌های کوچـک نظـام بین‌الملـل دارد (Pape, 2005: 30).

برپایهٔ آنچه مطرح شد، مفهوم «قطبیت» به ارزش آستانه‌ای توزیع توانمندی‌ها اشـاره دارد؛ بنـابراین، در پاسخ به این پرسش که چگونه می‌توانیم دریابیم که آیا یا به‌چه‌میزان نظم حاکم بر نظـام بین‌الملـل، آسـتانهٔ تک‌قطبی را گذرانده است؟ می‌توان گفت، نظـم بین‌المللـی درصـورتی تـک‌قطبی اسـت کـه دربردارنـدهٔ دولتی باشد که سهمش از توانمندی‌ها، آن را در مقایسه با دیگران در جایگاه برتری قرار داده است.

این شرایط، نشان‌دهندهٔ این واقعیت است که قطب‌ها در مقیاس مطلق تعریف نمی‌شوند، بلکه نسبت بـه یکدیگر و دولت‌های دیگر تعریف می‌شـوند. براین‌اسـاس، بـرای تعیـین قطبیـت بایـد توزیـع توانایی‌هـا را بررسی کرده و دولتی را تعیین کنیم که سهم آن از منابع کل، آشکارا آن را در جایگاهی برتر قرار می‌دهد (Ikenberry et al., 2009: 5)؛ بنابراین، دولتی بـه‌عنوان قطـب تعریـف می‌شـود کـه نخسـت، بتوانـد سـهم زیادی از منابع یا توانایی‌ها را برای دستیابی به اهدافش به‌کار برد و دوم، در عناصر تشکیل‌دهندهٔ قـدرت از دیگران برتر باشد (Ikenberry et al., 2009: 4).

دو دهه پس از فروپاشی شوروی، ایالات متحده، با هر معیاری از توانمنـدی‌ها، برتـری داشـت. برتـری ایالات متحده امریکا بر این واقعیت استوار بود که این کشور، تنها کشوری است که دارایی‌هـای فراوانـی، به‌ویژه در حوزهٔ نظامی و اقتصادی، دارد. ژاپن که ادعای قدرت آن تنها به اقتصاد بستگی داشت، روبه‌افول گذاشته بود؛ ضمن اینکه قدرت اقتصادی، شرط لازم و نه کافی، برای دستیابی بـه جایگـاه قـدرت بـزرگ است. اتحاد جماهیر شوروی نیـز بـه روسیهٔ کوچـک‌تر و کـاملاً ضـعیف تبـدیل شـده بـود. نابسـامانی‌ها و واکنش‌های ملی در اتحادیه اروپا نیز نشان می‌داد کـه اروپـا هنـوز یـک بـازیگر دارای شـرایط حضـور در صحنهٔ جهانی نیست. تنها چین درحال رشد بود که آن هم توانایی به‌چالش کشیدن برتری امریکا را نداشت (Krauthammer, 1990/91). هرگونه شاخص معتبر مربوط به ابعاد توانایی‌های دولـت (بـه‌طور گسـترده و کاربردی‌تر، GDP و هزینه‌های نظامی)، ایالات متحده را در یـک طبقـهٔ جداگانـه نسـبت بـه دیگـران قـرار می‌داد.

این کشور، تقریباً یک‌چهارم تولید ناخـالص داخلـی جهـانی و نزدیـک بـه ۵۰ درصـد تولیـد ناخـالص داخلی در میان کشورهایی چون ژاپن، روسیه، فرانسه، بریتانیا، آلمان، و چین را به‌خود اختصاص داده بـود.

توانایی‌های گستردهٔ نظامی آن تقریباً ۴ درصد از تولید ناخالص داخلی آن را نشان می‌داد و نیمی از هزینه‌های نظامی جهان را به خود اختصاص داده بود.[1] نتیجهٔ این برتری (برخلاف آنچه تاکنون دیده شده بود) وجود یک قدرت درجه یک بود، و توهم یک عرف متعارف براین‌مبنا که رقبای جدید، یعنی ژاپن، آلمان، یا اروپا، ستون‌های بزرگ جهان چندقطبی جدید خواهند بود. باوجود کاهش نسبی قدرت این کشور، این برتری همچنان ادامه یافته است؛ برای مثال، در سال ۲۰۱۸، ایالات متحده همچنان سهم عمده‌ای از تولید ناخالص داخلی جهانی و هزینه‌های نظامی را در میان قدرت‌های بزرگ به‌خود اختصاص داده بود (جدول ۱ و ۲)؛ بنابراین، در حال حاضر نیز هزینه‌های دفاعی ایالات متحده نسبت به کشورهای دیگر جهان بیشتر است و در حوزهٔ تحقیق و توسعهٔ نظامی (R & D) که می‌تواند است بهترین مقیاس سرمایه‌گذاری‌های بلندمدت باشد، ایالات متحده، نسبت به کشورهای دیگر، برتری چشمگیری داشته است (جدول شماره ۲).

جدول شماره (۱): ساختار قدرت (شاخص‌های اقتصادی) امریکا، چین، روسیه، آلمان، فرانسه، انگلیس، و ژاپن (۲۰۱۸)

کشور	تولید ناخالص داخلی به قیمت جاری (تریلیون دلار)	درصد تولید ناخالص داخلی در جهان	درصد تولید ناخالص داخلی میان کشورهای مذکور به قیمت جاری	تولید ناخالص داخلی سرانه به قیمت جاری
ایالات متحده امریکا	۲۰/۵۸	۲۴	۴۱	۶۲/۹۹
چین	۱۳/۸۹	۱۶	۲۷	۹/۹۷
روسیه	۱/۶۷	۱/۹	۳/۲۹	۱۱/۳۷۰
آلمان	۳/۹۶	۴/۵۸	۷/۸۱	۴۷/۸۱۰
فرانسه	۲/۷۸	۳/۲۱	۵/۴۸	۴۱/۶۳۱
بریتانیا	۲/۸۶	۳	۵/۶۴	۴۳/۰۴۳
ژاپن	۴/۹۵	۵/۷۲	۹/۷۶	۳۹/۱۵۹

Source: World Bank national accounts data, and OECD National Accounts data files

۱. World Bank national accounts data Data and OECD National Accounts data files, SIPRI Military Expenditure for all countries(1988-2020) at https://www.sipri.org/databases/milex

برپایهٔ آنچه مطرح شد، تمرکز بالقوهٔ نظامی و اقتصادی در ایالات متحده، محیط بین‌المللی پس از جنگ سرد را از شرایط حاکم بر نظام بین‌الملل در طول چهار قرن گذشته متمایز کرده بود. این وضعیت نشان می‌داد که امریکا، قدرت برتر دنیا است و جهان پساجنگ‌سرد، تک‌قطبی بود. این وضعیت تک‌قطبی، گذرا و موقتی نبود و از قابلیت ماندگاری برای چندین دهه برخوردار بود. ایالات متحده همچنان وضعیت غالب خود را حفظ کرده و تنها دولت قادر به مانور قدرت نظامی عمده در سطح جهان است و باوجود ادعاهای فراوان مبنی‌بر تغییر در نظم بین‌الملل به‌مثابه توزیع توانمندی‌ها، وضع موجود همچنان نیز تک‌قطبی است. اگرچه در شرایط کنونی تاحدی از تمرکز قدرت در نظام بین‌الملل کاسته شده است، اما امریکا همچنان سهم عظیمی از منابع قدرت جهانی را دراختیار دارد و هم‌اکنون نیز تنها ابرقدرت نظام بین‌الملل است. این نظم تک‌قطبی، مبتنی‌بر توزیع توانایی‌ها و ظرفیت‌ها بین قدرت‌های بزرگ است و قرار نیست تمام مشکلات جهان را حل کند یا اینکه قدرت برتر بتواند بدون کمک دیگران به تمام اهداف خود دست یابد، بلکه به‌این‌معنا است که یک کشور (امریکا) سهم بیشتری از توزیع قدرت را نسبت به دیگران به‌خود اختصاص داده و درنتیجه، نسبت به دیگران از امنیت بیشتری برخوردار است. تلاش برای تداوم این وضعیت نیز هدف مهم این کشور بوده است.

جدول شماره (۲). ساختار قدرت (هزینه‌های دفاعی) امریکا، چین، روسیه، آلمان، فرانسه، انگلیس، و ژاپن (۲۰۱۸)*

کشور	هزینه‌های دفاعی (میلیارد دلار)	درصد هزینه‌های دفاعی از تولید ناخالص داخلی	درصد نسبت کل هزینه‌های دفاعی در جهان	هزینه‌های تحقیق و توسعه دفاعی (میلیارد دلار)
ایالات متحده امریکا	۶۴۸/۷۹۸	۳/۲	۳۵	۷۸،۰۹۴/۰
چین	۲۴۹/۹۹۷	۱/۹	۱۳	_
روسیه	۶۱/۳۸۸	۳/۷	۳/۸	_
آلمان	۴۹/۴۷۱	۱/۲	۲/۵	۹۷۳/۹
فرانسه	۶۳/۸۰۰	۲/۳	۳/۳	۱،۱۱۷/۱
بریتانیا	۴۹/۹۹۷	۱/۸	۲/۷	۲،۳۲۵/۳
ژاپن	۴۶/۶۱۸	۰/۹	۲/۶	۱،۰۶۳/۱

Source: Stockholm International Peace Research Institute[1]

* داده‌ها دردسترس نیست.

هزینه‌های تحقیق و توسعهٔ دفاعی مربوط به سال ۲۰۱۶ و درصد نسبت کل هزینه‌های دفاعی در جهان مربوط به سال ۲۰۱۷ است.

۲-۱-۱. درک چین از وضعیت تک‌قطبی و الگوی کلان توازن‌بخشی آن

فروپاشی شوروی، به‌ویژه بحران کوزوو و آشکار شدن ضعف روسیه در برابر ایالات متحده، رهبران چین را به تک‌قطبی بودن نظام بین‌الملل واقف ساخت. در سال ۲۰۰۰، مقالهٔ سفید دفاع ملی چین آشکارا اظهار داشت که شکاف نظامی بین ایالات متحده و قدرت‌های دیگر ثابت است و شاید درحال گسترش باشد. استراتژیست‌های نظامی چینی تصدیق کردند که جهان تک‌قطبی به‌رهبری ایالات متحده، به‌جای افول، تسلط خود را حفظ کرده است. افزون‌براین، موارد استفاده از اصطلاح «چندقطبی» در روزنامهٔ «پیپلز دیلی»[2]، نیز به‌گونه‌ای چشمگیر کاهش یافت (He, 2009: 131-132).

در این چارچوب، بسیاری از تحلیل‌گران و اندیشمندان چین ادعاهای زوال امریکا را رد و انکار می‌کردند که جهان درحال وارد شدن به عصر جدید چندقطبی است (Glaser and Morris, 2009). هرچند برخی از تحلیل‌گران چینی، پایانی را برای این وضعیت تک‌قطبی در آیندهٔ نزدیک متصور بودند، ولی تعداد آن‌ها اندک بود که یکی از مهم‌ترین آن‌ها، *لی‌هانگ‌می*[3] یکی از سردبیران و مقاله‌نویسان روزنامهٔ پیپلز دیلی بود که پیش‌بینی کرد: «پایان آشکار عصر تک‌قطبی پس از بحران مالی جهانی است». او ادامه داد: «ایالات متحده دیگر پادشاه تپه[4] نیست، زیرا یک فاز جدید از ساختار قدرت چندقطبی در جهان ایجاد خواهد شد و نظم بین‌المللی تغییر خواهد کرد» (Hongmei, 2009). باوجوداین، نتیجه‌گیری اکثریت قاطع پژوهشگران دانشگاهی و دولتی چین این بود که هیچ تغییر مهمی در توازن قدرت بین‌المللی رخ نداده است و نظم چندقطبی تا زمانی طولانی ظاهر نمی‌شود و ایالات متحده، همچنان تنها ابرقدرت است.

---

1. "SIPRI Military Expenditure Database in 2018," at http://www.sipri.org/ databases/milex ; OECD, at http://fas.org/sgp/crs/natsec/R45441; SIPRI Fact Sheet May 2018: Trends in world military expenditure, 2017 at https://reliefweb.int/.../world/sipri-fact-sheet-may-2018-trends-world-military-expendi

2. People's Daily

یکی از روزنامه‌های پرنفوذ و معتبر کشور چین است که به گزارش سازمان یونسکو، جزو ۱۰روزنامه برتر جهان به‌شمار می‌آید. این منبع، روند سیاست‌ها و ترجیحات رهبران چین را بازتاب می‌دهد.

3. Li Hongmei

4. King of the Hill

بحث‌های میان این کارشناسان نشان می‌دهد که بحران مالی جهانی، ایـن ارزیابی‌هـا را تغییـر نـداده اسـت. به گفتـهٔ *کـین یاکینـگ*[1] معـاون رئیس‌جمهـور چـین: «بحـران مـالی، توزیـع قـدرت در نظـام بین‌المللـی را به‌گونه‌ای چشمگیر تغییر نداده است. موقعیت امریکا بـه‌عنوان یـک ابرقـدرت، به‌شـکل بنیـادینی بـه‌چالش کشیده نشده است». سرلشکر *پنگ گوانگکین*[2] نیز می‌گوید: «موقعیت امریکا به‌عنوان یک ابرقـدرت[3] هنـوز تغییر نکرده است» (Glosny,2010:107).

گفتنی است، برپایهٔ این نظریه‌ها، اگرچه چین در سال‌های اخیـر ایـن اخـتلاف قـدرت را بـه‌طور نسـبی کاهش داده است، اما برتری قدرت امریکا همچنان حفظ شده و هنوز خیلـی زود اسـت کـه اعـلام کنـیم، ایالات متحده درحال زوال بنیادین است یا ساختار بین‌المللی به‌زودی تغییر خواهد کـرد. بـا توجـه بـه نظـر پروفسور *فو منیگزی*:[4] «موقعیت ایالات متحـده بـه‌عنوان تنهـا ابرقـدرت، بی‌سـابقه اسـت و بـرای یـک دورهٔ طولانی ادامه خواهد داشت» (Glosny, 2010: 108). ایـن ارزیابی‌هـا نشـان می‌دهـد کـه تصـور مقامـات و پژوهشگران چینی از توزیع قدرت پس از فروپاشی شوروی ایـن بـوده کـه وضـعیت تـک‌قطبی بـر محـیط بین‌المللی حاکم شده است.

افزون‌براین، چین به‌گونه‌ای فزاینده، نگرش و اهداف ایالات متحده را تهاجمی و مشکوک می‌دانست. دشمنی ادراک‌شدهٔ ایالات متحده با رویدادهای پرشماری در دوران پس از جنگ سرد تأیید شده است که ازجمله می‌توان به حضور نظامی مستقیم و غیرمسـتقیم (فـروش تسـلیحات بـه تـایوان) در منطقـه، تـداوم و تقویت روابط اتحادی با کشورهای پیرامون چین و اقدامات یکجانبه‌گرایانهٔ تهاجمی این کشور اشاره کرد. ازآنجاکه این وضعیت‌ها، تهدیدی برای امنیت ملی چین بود، این کشور دلیل کافی برای نگرانی از آن‌ها و نشان دادن واکنش در برابر آن‌ها داشت.

به‌نظر نمی‌رسید که هیچ کشوری با چین همکاری کند تا در برابر ایـالات متحـده موازنـه‌ای به‌صـورت اتحاد نظامی برقرار کنند؛ زیرا، اختلاف در قدرت در نظام از چنـین امـری جلـوگیری می‌کـرد. رویـارویی مستقیم با ایالات متحده به‌عنوان تنها قطب در نظام، به‌دلیل فاصلهٔ زیاد قدرت بـین چـین و دولـت مسـلط و درهم‌تنیدگی آن با وابستگی اقتصادی، توانایی چین را در پیشبرد منافع ملی‌اش در شرایطی کـه دیگـران از

1. Qin Yaqing
2. Peng Guangqian
3. One Superpower
4. Fu Mengzi

ظهور آن احساس نگرانی می‌کنند، تضمین نمی‌کند؛ ازاین‌رو، رهبران چین برای رفع کاستی‌های سیاست خارجی و دستیابی به اهداف سه‌گانهٔ خود، یعنی کاهش شکاف قدرت با دولت برتر برای پیشگیری از حملهٔ احتمالی، خنثی‌سازی اقدامات امریکا (که مانع ظهور چین می‌شود) و پرهیز از تحریک آشکار دولت برتر، با تأکید بر دو تلاش گسترده، پاسخ دادند. سطح نخست، یعنی حوزهٔ داخلی، بیشتر به تلاش‌های اقتصادی، فناورانه، و نظامی اشاره دارد که توسط چین به‌کار گرفته شده است. سطح دوم، یعنی حوزهٔ خارجی، بر اقدامات غیرنظامی ازجمله فعالیت‌های دیپلماتیک تأکید دارد.

از توانمندی‌های داخلی به‌منظور کاهش شکاف قدرت استفاده می‌شود و درعین‌حال، جایگاه و وزن‌های متفاوتی به توانمندی نظامی و اقتصادی[1] داده می‌شود. تلاش‌های داخلی، فرایندی است که گروهی از رفتارها را دربر می‌گیرد که نیازی نیست آگاهانه برای ایجاد توازن هدایت شوند؛ بااین‌حال، باید از قابلیت لازم برای انجام آن برخوردار باشد. سطح دوم، به توازن نرم در برابر دولت مسلط از طریق تلاش‌های دیپلماتیک اشاره دارد. این تلاش چین، بیشتر از طریق مانورهای دیپلماتیک و اقتصادی در چارچوب نهادهای بین‌المللی انجام می‌شود. این اقدامات، جنبهٔ «توازن خارجی» الگوی کلان توازن‌بخشی چین را تشکیل می‌دهند. در ادامه، ابتدا راهبرد موازنهٔ نرم و سپس، بریکس به‌عنوان جنبه‌ای از دیپلماسی اقتصادی این توازن خارجی، تحلیل و ارزیابی شده است.

۲-۲. موازنهٔ نرم[2]

باوجود تلاش فراوان طرفداران سنتی نظریهٔ موازنهٔ قدرت، نارضایتی از ناکارآمدی این نظریه سبب بازسازی آن در قالب موازنهٔ نرم شد. نظریه یا مفهوم موازنهٔ نرم، در پاسخ به انتقادهای نظری و عملی به موازنهٔ قوا و تهدید در چارچوب پارادایم واقع‌گرایی ارائه شد.

تی وی پل[3]دربارهٔ این موازنه چنین می‌گوید: «موازنه‌ای ضمنی و محدودتر از یک اتحاد نظامی رسمی است و زمانی اتفاق می‌افتد که دولت‌ها، فهم امنیتی مشترک محدودی برای مقابله با تهدید درحال‌ظهور بیابند» (Paul, 2005: 58). پاپ نیز ضمن تفکیک نظام‌های موازنهٔ قدرت از نظام‌های هژمونیک، می‌گوید،

---

۱. به‌منظور کاهش نگرانی‌های بین‌المللی، توسعهٔ اقتصادی در اولویت قرار می‌گیرد. اولویت قائل شدن برای توسعهٔ اقتصادی، نگرانی کمتری در بین همسایگان و همچنین، قدرت غالب نظام بین‌الملل ایجاد می‌کند.

۲ Soft Balance

۳ T.V Paul

در نظام مبتنی‌بر موازنهٔ قدرت، برخلاف نظام هژمونیک، ابرقدرت نظام تک‌قطبی «از خطر برقراری موازنه از سوی اکثر یا همهٔ دولت‌های درجهٔ دوم در امان نیست» (جدول شماره ۳). بااین‌حال، اشاره می‌کند که اقدام هماهنگ و تشکیل اتحاد نظامی در مقابل ابرقدرت مسلط، برای دولت‌های درجهٔ دوم در یک نظام تک‌قطبی، دشوار است؛ درمقابل، برقراری موازنهٔ نرم، آسان است. از دید پاپ، موازنهٔ نرم به‌منزلهٔ کنشی است که سلطه و برتری نظامی دولت برتر را به‌طور مستقیم به‌چالش نمی‌کشد، بلکه از ابزارهای غیرنظامی استفاده می‌کند تا سیاست‌های نظامی یکجانبه‌گرایانه[1] و تهاجم‌آمیز دولت برتر را به‌تأخیر بیندازد، نقش بر آب کند، تضعیف کند، یا هزینه‌های استفاده از آن قدرت زیاد را افزایش دهد (Pape, 2005: 10-17).

جدول شماره (۳). نظام‌های بین‌الملل با یک دولت قوی

نظام‌های موازنهٔ قدرت	نظام‌های هژمونیک
تک‌قطبی ⟷ چندقطبی	امپراتوری ⟷ هژمونیک

به‌منظور بررسی بهتر مفهوم «موازنهٔ نرم» و شناخت بیشتر این نظریه، می‌توان از مفهوم «قدرت نسبی» نیز استفاده کرد. «قدرت نسبی» به اختلاف در وضعیت و چگونگی قدرت دولت‌ها در یک نظام مربوط می‌شود. دو راه برای افزایش قدرت نسبی یک دولت وجود دارد: نخست اینکه قدرت خود را از طریق ایجاد نیروهای نظامی داخلی یا تشکیل اتحادهای خارجی تقویت کند. این روش سنتی موازنه‌سازی نظامی است. ابزار دیگر دولت‌ها برای افزایش قدرت نسبی‌شان، این است که قدرت مقابل را تضعیف کرده و بدون درگیری مستقیم نظامی، مانع نفوذ دولت تهدیدکننده شوند. این نوع رفتار می‌تواند موازنهٔ نرم نامیده شود. استدلال *جودیت کلی*[2] از «عدم همکاری راهبردی»[3] به‌عنوان موازنهٔ نرم نیز به این طبقه‌بندی می‌انجامد (He & Feng, 2008: 373).

از دیدگاه *هی و فنگ*، دولت‌ها برای انتخاب راهبرد موازنهٔ سخت یا نرم، باید افزون‌بر هزینه‌ها، میزان

---

۱ Unilateralism

۲ Judith Kelley

۳ Strategic Non-Cooperation

تأثیرگذاری آن را نیز سنجیده و دو شاخص عمده و تأثیرگذار را همواره درنظر داشته باشند: اختلافات قدرت، و سطح وابستگی اقتصادی بین دولت و رقیبش.

نابرابری قدرت به مقایسهٔ قدرت میان دو دولت اشاره دارد که «اثربخشی»[1] موازنه را تعیین می‌کند. هنگامی‌که اختلاف قدرت بین دو دولت بیشتر باشد، برای دولت ضعیف، مقابلهٔ سخت با قدرت قوی اثربخشی کمتری دارد؛ بنابراین، به‌دلیل اینکه شکاف قدرت چشمگیر از انتخاب راهبرد موازنهٔ سخت توسط دولت‌ها جلوگیری می‌کند، برای دولت ضعیف، موازنهٔ نرم، راهبرد منطقی‌تری برای رسیدن به امنیت به‌شمار می‌آید.

وابستگی اقتصادی، «هزینه»[2] را تعیین می‌کند؛ بنابراین، اگر دو دولت، وابستگی اقتصادی زیادی داشته باشند، انجام موازنهٔ سخت یکی از دو کشور نسبت به دیگری پرهزینه خواهد بود؛ ازاین‌رو، وابستگی متقابل اقتصادی بالا، انگیزهٔ دو کشور را برای موازنهٔ سخت کاهش می‌دهد؛ درمقابل، وابستگی پایین، هزینه‌های موازنهٔ سخت، و همچنین، احتمال کاربرد موازنهٔ نرم را کاهش می‌دهد (He & Feng, 2008: 373-378). نکتهٔ مهم دراین‌باره این است که اگرچه هردو عامل هزینه و اثربخشی برای تصمیم‌گیری دربارهٔ توازن برای دولت مهم است، اما هنگامی‌که دولت با تهدید قریب‌الوقوع روبه‌رو می‌شود، مؤلفهٔ اثربخشی بر ملاحظات هزینه غلبه خواهد کرد.

ابزارهای این نوع موازنه‌سازی نیز به‌شرح زیر است:

۱. محرومیت سرزمینی:[3] قدرت مسلط بیشتر از سرزمین‌های دیگر برای انجام مانورها و عملیات نظامی بهره می‌برد؛ بنابراین، رد دسترسی سرزمینی کشورهای دیگر، احتمال موفقیت قدرت سرکرده را کاهش می‌دهد؛

۲. دیپلماسی گیر انداختن:[4] ازآنجاکه قدرت‌های برتر هم نمی‌توانند تصمیم‌های سازمان‌های بین‌المللی را نادیده بگیرند و بدون توجه به آن‌ها به هدف‌های خود دست یابند، دولت‌های دیگر می‌توانند با استفاده از این نهادها، قدرت دولت برتر را برای جنگ یا حمله کاهش دهند و از این راه برای کسب آمادگی بیشتر به‌منظور دفاع از خود، فرصت‌های مناسبی به‌دست آورند.

---

۱. Effectiveness

۲. Cost

۳. Territorial Denial

۴. Entangling Diplomacy

۳. تقویت قدرت اقتصادی[1] (دیپلماسی اقتصادی): قدرت نظامی، دولت‌هایی را تهدید می‌کند که هدف‌هایی را در راستای ایجاد موازنه در برابر قدرت برتر دنبال می‌کنند. به‌همین‌دلیل، قدرت عظیم اقتصادی می‌تواند پشتوانهٔ خوبی باشد. در این راه، ایجاد بلوک‌های اقتصادی انحصاری بدون حضور قدرت برتر و بالا بردن رشد اقتصادی و تجاری می‌تواند سودمند باشد. به‌نظر رابرت پاپ، «دولت‌های قوی تهدیدکننده به‌لحاظ نظامی، که اهداف تلاش‌های موازنه‌جویانه هستند، معمولاً برتری نظامی خود را از داشتن قدرت فراوان اقتصادی می‌گیرند. یکی از راه‌های مؤثر موازنه، دست‌کم در طولانی‌مدت، تغییر دادن قدرت نسبی اقتصادی به‌نفع طرف ضعیف است».

۴. عزم راسخ برای موازنه[2]: اگر چندین دولت بتوانند پیوسته در برخی از انواع اقدامات که در بالا گفته شد، همکاری کنند، آن‌ها ممکن است به‌تدریج اعتمادشان را با ارادهٔ یکدیگر برای همکاری علیه جاه‌طلبی‌های رهبر تک‌قطبی افزایش دهند؛ ازاین‌رو، نشان دادن عزم و اراده به روش‌هایی که به ابرقدرت هشدار دهد که در برابر جاه‌طلبی‌های آینده‌اش مقاومت خواهد شد نیز از اهداف موازنهٔ نرم است. برهمین‌اساس، اقدام موفق برای موازنهٔ نرم، به این نکته نیز وابسته است که آیا دولت‌های بیشتری به ائتلاف‌های موازنهٔ نرم علیه رهبر تک‌قطبی می‌پیوندند یا نه (Pape, 2005: 36-37).

این سازوکارها و مانورهای اقتصادی و دیپلماتیک، بیشتر در قالب نهادهای بین‌المللی انجام می‌شود. گفتنی است، اعضای یک نهاد موازنه‌سازی نرم ممکن است هدف مشابهی در برابر دولت هدف نداشته باشند؛ بنابراین، مشکل اصلی در ایجاد موازنهٔ نرم از طریق یک نهاد، هماهنگی منافع و اولویت‌های گوناگون اعضا است.

۳. استفادهٔ ابزاری چین از بریکس

گروه بریکس، دربردارندهٔ قدرت‌های نوظهوری همچون برزیل، روسیه، هند، چین، و افریقای جنوبی است (Piper, 2015). باوجود تفاوت‌های بنیادین بین پنج کشور، اعضای بریکس در سال‌های اخیر در شکل‌گیری یک گروه ابتکاری پیشی گرفته‌اند (Mielniczuk, 2013: 107). چین، نیروی محرکی است

---

[1] Economic Strengthening

[2] Signals of Resolve to Balance

که بریکس را از یک مفهوم مالی مطلق به یک گروه سیاسی فعال تبدیل کرده است. *زائومینگو*[۱] یکی از مقامات وزارت امور خارجۀ چین، دربارۀ نقش چین در بریکس می‌گوید: «نیازی به گفتن نیست که چین، نقش اصلی و رهبری این گروه را به‌عهده دارد؛ گروهی که نقش آن در صحنۀ بین‌المللی به‌گونه‌ای شتاب‌زده درحال افزایش است و این وضعیت برای دیپلماسی چین، سودمند است» (http://www.project-syndicate.org..., 2015: 7-17).

«عدم‌اتحاد، رویارویی، و جبهه‌گیری در برابر کشور سوم» به‌عنوان بنیاد همکاری بریکس شناخته شده است. به‌گفتۀ *وو هایلانگ*: «همکاری کشورهای [بریکس]، شفاف است و هدف آن جبهه‌گیری در برابر طرف ثالث نیست» (Glosny, 2010: 110). اگرچه مقامات چینی در چند سال گذشته چندین بیانیه دربارۀ همکاری چین با بریکس صادر کرده‌اند، اما بیشتر آن‌ها با احتیاط‌های دیپلماتیک همراه بوده است.

برای درک هدف چین از تعمیق روابط با بریکس و مزایای این همکاری، لازم است که توجه خود را فراتر از اعلامیه‌های رسمی عمومی ببریم. بریکس، یکی از ابتکارات انگشت‌شماری است که چین، نقش مهمی در توسعۀ آن ایفا کرده است. این وضعیت، فرصت مناسبی به چین می‌دهد تا هنگام احساس تهدید منافع ملی‌اش، از این سازمان برای اهداف موازنه‌ای استفاده کند.

مقالۀ حاضر با تجزیه‌وتحلیل رفتار موازنه‌گرایانۀ نرم چین در برابر ایالات متحده از طریق بریکس، به پژوهش‌های علمی موجود دربارۀ بریکس، به‌عنوان شاهدی از راهبرد موازنه‌سازی نرم چین، افزوده می‌شود. نویسندگان این مقاله بر این نظرند که چین قصد دارد قدرت خود را از طریق بریکس گسترش دهد و با درک تهدیدهای ایالات متحده، به‌طور طبیعی از چنین ابزاری برای خنثی کردن برنامه‌ها و توانایی‌های ایالات متحده که مانعی برای ظهور چین خواهد بود، نیز استفاده می‌کند.در ادامۀ مقاله، مهم‌ترین مؤلفه‌های موازنۀ نرمی که چین از طریق بریکس به‌کار می‌برد، ازجمله مانورها و دیپلماسی اقتصادی، را بررسی خواهیم کرد.

۳-۱. دیپلماسی اقتصادی

مفهوم موازنه، استفاده از ابزار اقتصادی برای محدودسازی دولت برتر را نفی نمی‌کند (brawley, 2004: 86). یکی از سازوکارهای شناسایی‌شده دراین‌زمینه، تقویت قدرت اقتصادی از طریق بلوک‌های

---

۱. Zhao Minghao

اقتصادی انحصاری است که تجارت و رشد اقتصادی اعضای خود را در برابر غیرعضوها افزایش می‌دهد. اگر بتوان دولت برتر را از چنین بلوک‌های مهمی محروم کرد، ممکن است تجارت و رشد اقتصادی آن در طول زمان آسیب ببیند. این مؤلفۀ اقتصادی در تلاش‌های موازنۀ نرم چین در ابتکاراتی ازجمله بریکس، بازتاب یافته است. در این چارچوب، بریکس به‌رهبری چین (در پی تغییر نسبی قدرت اقتصادی)، ایجاد بلوک اقتصادی برای افزایش GDP، اصلاح رژیم‌های اقتصادی بین‌المللی غرب، و ایجاد نهادهای جدیدی درون بریکس (ایجاد بانک توسعۀ جدید) را در دستورکار خود قرار داده است.

۳-۱-۱. بلوک اقتصادی

مجموعۀ کشورهای عضو بریکس به‌لحاظ حجم اقتصاد و تولید ناخالص داخلی، سهم چشمگیری در سطح جهانی داشته‌اند و به‌همین‌دلیل، جمع شدن این کشورها در یک بلوک، بیش‌ازپیش موردتوجه قرار گرفته و سبب گمانه‌زنی‌هایی دربارۀ آینده و تحول در نظم اقتصاد بین‌المللی شده است.

به‌لحاظ حجم اقتصادی، تجارت بین اعضای گروه در سال ۲۰۱۲ به میزان ۲۸۲ میلیارد دلار بود. این درحالی است که این رقم در سال ۲۰۰۲ تنها ۲۰ میلیارد دلار بوده است. میزان ذخایر طلا و ارز خارجی کشورهای عضو نیز حدود ۴/۴ تریلیون دلار است که حدود ۴۰ درصد کل این ذخایر را تشکیل می‌دهد (Rezaei Eskandari, 2014).

برخی برآوردها حاکی از این بود که سهم کشورهای گروه بریکس از رشد اقتصاد جهانی به حدود ۵۰ درصد رسیده است (Lukov, 2012)؛ این درحالی است که برپایۀ آمارهای صندوق بین‌المللی پول، این مجموعه از کشورها، در سال ۱۹۹۵ تقریباً ۷ درصد و در سال ۲۰۰۷، حدود ۱۶ درصد تولید ناخالص داخلی جهان را دراختیار داشته‌اند و در سال ۲۰۱۰، این رقم به ۲۵ درصد رسیده است (Singh and Dube, 2011). اما در سال ۲۰۱۸، سهم کشورهای بریکس از کل تولید ناخالص داخلی جهان به حدود ۳۱ درصد رسیده است (IMF, 2019). جدول‌های زیر برخی از ویژگی‌های کشورهای بریکس را به‌لحاظ مؤلفه‌هایی همچون میزان تولید ناخالص داخلی (قدرت خرید) در مقایسه با ایالات متحده در دو مقطع سال ۲۰۰۱ و ۲۰۱۸ نشان می‌دهند.

جدول شماره (٤). تولید ناخالص داخلی مجموعه کشورهای بریکس و ایالات متحده برحسب دلار (۲۰۰۱)

کشور / شاخص‌ها	چین	روسیه	هند	برزیل	افریقای جنوبی	جمع کل	امریکا

تولید ناخالص داخلی (میلیارد دلار)	۳,۳۴۵/۲۱	۱,۲۰۶/۷۵۷	۱,۷۱۴/۵۷۸	۱,۲۸۱/۲۲۱	۳۱۱/۲۹۳	۷,۸۵۸/۸۷	۱۰,۶۲۵/۲۷۵
سرانهٔ تولید ناخالص داخلی	۲,۶۲۰/۹۳۵	۸,۲۴۸/۵۱۲	۱,۶۳۶/۰۴۸	۷,۲۴۳/۵۶۵	۶,۹۱۲/۶۴۴	۲۶,۶۶۱/۷۰۴	۳۷,۲۵۳/۴۴۳
تولید ناخالص داخلی (درصد)	۷/۴۶۲	۲/۶۹۲	۳/۸۲۵	۲/۸۵۸	۰/۶۹۴	۱۷/۵۳۱	۲۳/۷۰۳

Source: IMF based on Country Data

جدول شماره (۵). تولید ناخالص داخلی مجموعهٔ کشورهای بریکس و آمریکا برحسب دلار (۲۰۱۸)

شاخص‌ها / کشور	چین	روسیه	هند	برزیل	افریقای جنوبی	جمع کل	امریکا
تولید ناخالص داخلی (میلیارد دلار)	۲۰,۷۳۰/۰۳۷	۳,۳۳۳/۷۷۷	۷,۴۰۹/۱۴۲	۳,۱۲۴/۴۲۳	۷۷۳/۵۱۲	۳۵,۳۷۰/۸۹۱	۲۱,۵۵۶/۰۴۷
سرانهٔ تولید ناخالص داخلی	۱۴,۸۶۱/۴۴۸	۲۴,۰۰۲/۴۹۴	۵,۵۸۲/۱۰۰	۱۵,۱۰۵/۳۵۸	۱۴,۰۹۴/۲۸۰	۷۳,۶۴۵/۶۸	۶۵,۱۲۵/۹۸۸
تولید ناخالص داخلی (درصد)	۸۸۲/۱۷	۲/۸۷۶	۶/۳۹۱	۲/۶۹۵	۰/۶۶۷	۳۰/۵۱۱	۱۸/۵۹۵

Source: IMF based on Country Data

با مقایسهٔ تولید ناخالص داخلی این گروه از کشورها با امریکا می‌توان به رشد اقتصادی چشمگیر کشورهای بریکس در مقایسه با امریکا پی برد. پیش‌بینی می‌شود که بسیاری از روندهایی که پیش‌ازاین شاهد آن بوده‌ایم، ادامه داشته باشد و حتی بیشتر نمایان شود؛ دراین‌صورت، احتمالاً تغییرات عمده‌ای در

قدرت نسبی اقتصادی در چند سال آینده رخ خواهد داد.[۱]

سال ۲۰۰۳ به‌سبب خیزش قدرت‌های درحال‌توسعه، سال مهمی بود؛ زیرا، پژوهش و گزارشی از دو تحلیل‌گر بانک جهانی سرمایه‌گذاری *گلمدن ساکس*، در ماه اکتبر منتشر شد. این گزارش استدلال کرده است که اقتصاد جهان در ۵۰ سال آینده با رشد چهار کشور اقتصادی درحال‌توسعه (برزیل، روسیه، هند، و چین) تغییر خواهد کرد (Wilson/ Purushothaman, 2003). نویسندگان پیش‌بینی کرده‌اند که از «گروه ۶»[۲] (در حال حاضر با عضویت کانادا به گروه هفت تبدیل شده است)، تنها دو کشور در فهرست سال ۲۰۵۰ باقی خواهند ماند؛ ایالات متحده و ژاپن. برزیل، روسیه، هند، و چین (به‌طورکلی بریک‌ها) چهار جزء دیگر خواهند گرفت. درهمین‌راستا گفته شده است که رشد اقتصادی چین و هند سبب بازتعریف نظم جهانی خواهد شد. این‌دو نقاط عطفی خواهند بود؛ زیرا، نخستین شاخص‌های مهم را نشان داده‌اند که روابط اقتصادی و سیاسی در میان کشورهای توسعه‌یافته و درحال‌توسعه تغییر می‌کرد و کشورهای درحال‌توسعه به نیروی بسیار مهمی در اقتصاد سیاسی بین‌المللی تبدیل شدند (Phillips, 2008: 7).

یافته‌های اصلی پژوهش مؤسسهٔ گلدمن ساکس این بود که درحالی‌که اقتصادهای بریک (در حال حاضر با عضویت افریقای جنوبی تبدیل به بریکس شده است) تنها ۱۵ درصد از تولید ناخالص داخلی گروه ۶ (در حال حاضر با عضویت کانادا به گروه هفت تبدیل شده است) را در سال ۲۰۰۰ داشته‌اند، تا سال ۲۰۲۵ ممکن است ۵۰ درصد تولید ناخالص جهانی را دراختیار گرفته و تا سال ۲۰۵۰ از مجموع گروه ۶ پیشی گیرند (شکل‌های شماره ۱ و ۲).

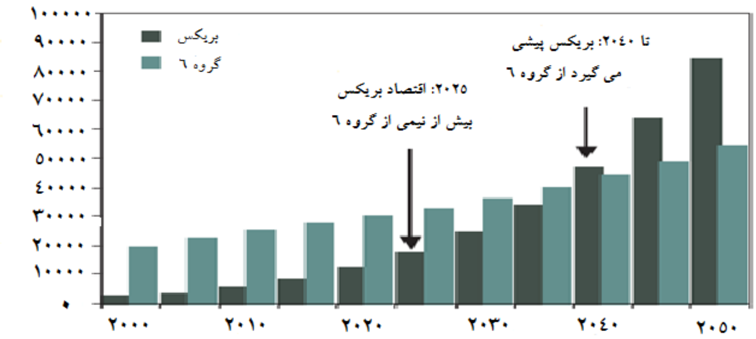
شکل شماره (۱). مقایسهٔ تولید ناخالص داخلی بریکس و G6 در ۴۰ سال آینده

---

۱. باوجود همکاری کشورهای بریکس با غرب (به‌ویژه هند و برزیل)، کشورهای بریکس، بلندپروازی دیپلماتیک مشترکی را برای بازسازی حکمرانی جهانی اعلام کرده‌اند تا نقش مهمی در عرصهٔ بین‌المللی ایفا کنند.

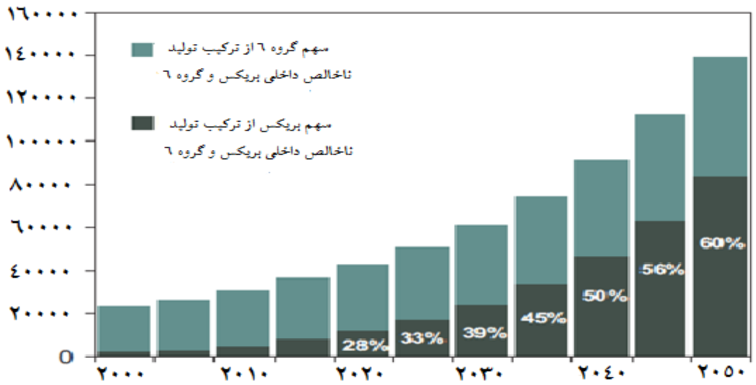
۲. G6

این گروه در سال ۱۹۷۵ با حضور شش کشور آلمان، فرانسه، ایتالیا، ژاپن، بریتانیا، و ایالات متحده امریکا تشکیل شد و در سال ۱۹۷۶، کانادا نیز به آن پیوست و G7 نام گرفت. در سال ۱۹۹۸ روسیه به عضویت رسمی این گروه درآمد و این گروه به G8 تبدیل شد؛ اما پس از بحران اوکراین از این گروه کنار گذاشته شد.



Sources: Wilson & Purushothaman, 2003:4; O'Neill et al., 2005 Phillips, 2008: 9

شکل شماره (۲). سهم بریکس از تولید ناخالص داخلی



Sources: Wilson & Purushothaman, 2003: 4

بنابراین، برپایهٔ این گزارش‌ها رشد اقتصادی بریکس و کاهش نسبی قدرت غرب، آشکارا، محتمل است و احتمالاً در چند سال آینده، تغییرات عمده‌ای در قدرت نسبی اقتصادی رخ دهد.

بااین‌حال، سرعت رشد قدرت کشورهای یادشده در دهۀ آینده متفاوت خواهد بود. در دهه‌های آینده، چین یک اقتصاد ابرقدرت خواهد بود و درنتیجه، نه‌تنها شکاف‌های اقتصادی بین این پنج کشور بزرگ‌تر می‌شود، بلکه تفاوت آن‌ها در توانایی‌های نظامی و نفوذ سیاسی نیز افزایش می‌یابد؛ بنابراین، این داده‌ها نباید سبب شود که مفهوم «ظهور چین» را به «ظهور جمعی کشورهای درحال‌توسعه» تغییر دهیم.

۳-۱-۲. بانک توسعهٔ بریکس[1]

[1] BRICS Development Bank (NDB)

زمانی‌که صندوق بین‌المللی پول و بانک بین‌الملل توسعه و ترمیم در اجلاس برتن‌وودز در سال ۱۹۴۴ ایجاد شد، ساختارهای حکمرانی و رأی‌گیری این مؤسسه‌ها، با مجموع ۴۴ کشور عضو مؤسس، توسط ایالات متحده و اروپا احاطه شده بود. اقتصاد جهانی از زمان برگزاری برتون‌وودز تاکنون بسیار تغییر کرده، اما ساختارهای حکمرانی صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی از سال ۱۹۴۴ به‌ندرت تحول یافته است (Biswas, 2015: 3). باوجود تلاش‌های پیوستهٔ کشورهای درحال‌توسعه برای اصلاح برتون‌وودز در راستای افزایش وزن اقتصادی این کشورها (حتی باوجود تغییر وضعیت برخی از کشورها به‌ویژه چین در میان کشورهای بریکس) روند تغییر در توزیع حق رأی‌دهی کند است؛ به‌عنوان مثال، ایالات متحده کنترل ۱۶/۷۵ درصد حق رأی در صندوق بین‌المللی پول را دراختیار دارد، درحالی‌که امتیاز چین، دومین اقتصاد بزرگ دنیا، ۳/۸۱ درصد است. حتی فرانسه، که تولید ناخالص داخلی آن حدود یک‌سوم چین در سال ۲۰۱۳ بود، در صندوق بین‌المللی پول، دارای ۴/۲۹ درصد حق رأی است. به‌طورکلی، سهم حق رأی بریکس در صندوق بین‌المللی پول، در سال ۲۰۱۴ بالغ بر ۱۱/۰۴ درصد بود، درحالی‌که آن‌ها در تولید ناخالص داخلی جهان سهمی معادل ۲۱/۲ درصد داشته‌اند (Biswas, 2015: 3).

در این چارچوب، نارضایتی‌های طولانی‌مدت از معماری مالی برتون‌وودز، به‌ویژه تخصیص حق رأی به کشورهای درحال‌توسعه، سبب انقلاب در تأمین مالی جهانی شده است که چین رهبری آن را به‌عهده دارد. چین، به‌ازای خنثی شدن نقش پیشرو در تصمیم‌گیری در صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، که شایستهٔ آن است، اقدام به ایجاد مؤسسه‌های مالی جدید چندجانبه با حضور کشورهای درحال‌توسعه کرده است (Biswas, 2015: 4). درهمین‌راستا، ایجاد بانک توسعهٔ جدید، تلاش بریکس به‌رهبری چین برای اعمال نفوذ ازدست‌رفته در صحنهٔ جهانی است تا بازتاب‌دهندهٔ رشد اقتصادی آن‌ها باشد. بانک توسعه، سازوکاری پویا برای دستیابی به این چارچوب، خارج از چارچوب برتون‌وودز است.

شکل شماره (۳). حق رأی بریکس در صندوق بین‌المللی پول در مقایسه با تولید ناخالص داخلی (۲۰۱٤)

کشور	سهم تولید ناخالص داخلی (درصد)	سهم حق رأی در صندوق بین‌المللی پول
چین	۱۲/۴	۳/۸۱
هند	۲/۶	۲/۳۴
روسیه	۲/۸	۲/۳۹
برزیل	۳/۰	۱/۷۲
افریقای جنوبی	۰/۵	۰/۷۳
جمع کل	۲۱/۲	۱۱/۴

Sources: Biswas, 2015: 4

رهبـران بـریکس در اجـلاس مـاه ژوئیـه ۲۰۱۴، توافقنامـهٔ تأسـیس بانـک توسـعهٔ جدیـد را بـا هـدف سـرمایه‌گذاری بلندمـدت در طرح‌هـای زیربنـایی و توسـعهٔ پایـدار در کشـورهای بـریکس و کشـورهای درحال‌توسعه امضا کردند (Griffith Jones, 2014) که مقر آن نیز در شانگهای چین است.

صندوق ذخیرهٔ ارزی این بانک نیز با ۱۰۰ میلیارد دلار سرمایه برای کمک به کشورهای عضو در برابـر شوک‌های مالی آینده (حمایت از نقدینگی اعضای گروه) تشکیل شد که چین دراین‌زمینه، با ابتکارعمـل، بخش عمدهٔ (۴۱ میلیارد دلار) این سرمایه را فراهم کرده و برزیل، روسیه، و هند نیز هریک ۱۸ میلیارد دلار و افریقای جنوبی ۵ میلیارد دلار کمک کرده‌اند (Gross, 2013: 2).

بانک توسعه، کامل‌کنندهٔ تلاش‌های موجود چندجانبه و نهادهای مالی منطقـه‌ای بـرای توسـعه و رشـد جهان بوده است (BRICS Summit, 2013). این به‌معنای ترویج طرح‌های سرمایه‌گذاری مشترک و انجـام معاملات با واحد پولی سازمان بریکس است (Besada & Tok, 2014: 82)؛ بنابراین، بـریکس در اجـلاس سال ۲۰۰۹ برای جایگزینی دلار امریکا به‌عنوان ارز بین‌المللی تجاری و ذخیرهٔ بانک تلاش کرد (Wrobel, 2009: 24). دراین‌راستا، حتی واحد پول مشترک (بریکسو) نیز پیش‌بینی‌شده است.

روی‌هم‌رفته، چین در نهاد یادشده، هم به‌لحاظ میـزان سـهم و هـم بـه‌لحاظ مقـر تشـکیل آن‌هـا، نقـش بنیادینی دارد؛ ازاین‌رو، کنترل این کشور بر بانک توسعه، بـر نحـوهٔ عملکـرد ایـن بانـک بسـیار تأثیرگـذار خواهد بود. با ایجاد بانک جدید توسعه در چین و اعطای وام و اعتبار با پیچیدگی و شرایط محدود، انتظار می‌رود که این کار، ضمن تقویت و تحکیم توان اقتصادی اعضـای بـریکس، بـه‌عنوان روش غیرمسـتقیمی برای اعمال فشار در راستای اصلاح نهادهای موجود نیز مطرح شود.

نتیجه‌گیری

پس از فروپاشی شوروی، وضعیت نظام بین‌الملل با دو واقعیـت مشـخص روبـه‌رو شـد؛ نخسـت اینکـه ایالات متحده یک قطب واحد بود. باوجود کاهش نسبی قدرت آن در سـال‌های اخیـر، ایـن کشـور هنـوز قدرتمندترین کشور بوده و از کشورهای دیگر پیش افتاده است. درعین‌حال، تعدادی از قدرت‌های درجـهٔ دوم، همچون چین، پیوسته درحال رشد هستند.

درحالی‌که چین به‌گونه‌ای فزاینده نگرش تهاجمی ایالات متحده در مورد خود را درک کـرده اسـت، محدودیت‌های ساختاری را نیز به‌رسمیت می‌شناسد. با توجه به این وضعیت، انتظـار می‌رفـت کـه چـین در انتخاب الگوی رفتاری خود محتـاط باشـد. در ایـن شـرایط، چـین رویکـرد توازن‌گرایانـه‌ای را در سـطوح

داخلی و خارجی پیگیری کرده است. سطح داخلی، به‌معنای تداوم رشد اقتصادی در کنار افزایش توانایی‌های نظامی و درعین‌حال، فرایندی آرام و تدریجی است. در سطح دوم، نمادها و رفتارهای موازنه‌گرایانهٔ نرم چین در برابر برتری ایالات متحده موردتوجه است. این کار بیشتر از طریق مانورهای دیپلماتیک و نیز اقتصادی انجام می‌شود.

جنبه‌هایی از مورد اخیر (مانور اقتصادی) در برخی اقدامات چین، مانند بریکس، از طریق ایجاد بلوک اقتصادی برای افزایش GDP و ایجاد نهادهای جدید درون بریکس بروز کرده است. باوجوداین، مسئله این است که آیا اعضای گروه می‌توانند دراین‌باره به‌توافق برسند. نکتهٔ مهم این است که در شرایطی که بیشتر اعضا، به‌ویژه اعضای قدرتمندتر، تصمیم به استفاده از این رویکرد گرفته‌اند، امکان انجام راهبرد موازنهٔ نرم وجود دارد. چین باید از انگیزه‌ها و مزایایی (مانند طرح‌های همکاری اقتصادی، اعطای وام، و مزایای دیگر) برای این منظور، یعنی همراه کردن اعضای دیگر، استفاده کند.

اگر چین با توجه به راهبرد دوگانه‌ای (توانمندی‌های داخلی و موازنهٔ نرم خارجی) که دنبال می‌کند، بتواند در راستای اهدافی که مطرح شد (کاهش شکاف قدرت برای مقابله با حملهٔ احتمالی دولت برتر، خنثی‌سازی اقدامات امریکا، و کاهش ترس بین‌المللی از ظهور چین) موفق عمل کند، امکان شکل‌گیری یک نظم جهانی دوقطبی به‌رهبری چین و ایالات متحده امریکا وجود دارد و ایجاد این شرایط ممکن است توزیع نسبتاً جدیدی از قدرت را در پی داشته باشد.

References

Adnan, M .(2014). BRICS: A Challenge to the US Hegemony. *JPRSS*, 1(1).

Besada, H & Evren, T. (2014). South Africa in the BRICS: Soft Power Balancing & Instrumentalization. *Journal of International & Global Studies*, 5(2), 76-95.

Brawley, M .(2004). The Political Economy of Power Balance Theory. in: *Balance of Power: Theory and Practice in the 21st Century*. Edited By: Paul, T.V, Wirtz, James J. & Michel Fortmann.

BRICS Summit: Durban (Fifth), Africa. 27 March 2013.

Country Database .(2018). *In IMF-International Monetary Fund*. Based on Data: available at: https://www.imf.org

Fatemi Nejad,S; Shafi Zadeh, S, & Daneshvar, F. (2015). Foreign Policy of Emerging Powers toward America: Accompanying or Balancing? (Case Study: BRICS), *Journal of Political Studies and International*, 7(23), 67-96. (in Persian)

Gautam, A .(2014). Alliance Politics in a Unipolar World. *IOSR Journal of Humanities and Social Science*, 19(3), 35-41.

Glaser, B. S. and Morris, L. (2009). *Chinese Perceptions of U.S. Decline and Power*. Jamestown Brief.

Glosny, M. A. (2010). China and the BRICs: A Real (but Limited) Partnership in a Unipolar World. *Polity*, 42(1).

Griffith-Jones, S. (2014). A BRICS Development Bank: A Dream Come True? *UNCTAD*

Discussion Paper, 2(15).

Gross, Eva. (2013). BRICS-what's in a Name? *European Union Institute for Security Studding,* 1(44), 1-4.

Ham, P. v. (2015). The BRICS as an EU Security Challenge The Case for Conservatism. *Netherl & Institute of International Relation*. Clingendael. Clingendael Report. 1-39.

Harden, B E .(2014). The Diplomatic Ambitions of the BRIC States: Challenging the Hegemony of the West. *Journal of International Relations and Foreign Policy*, 2(2).

Haibin, Niu .(2012). *BRICS In Global Governance, A Progressive Force?* Fredric Ebert Stiftung.

He, K. & Feng, H. (2008). If Not Balancing Then What? Reconsidering Soft Balancing and and U.S. Policy Toward China, *Security Studies*, 17(2), 363-395.

He , K .(2009). Dynamic Balancing: China's Balancing Atrategies Towards the United States, 1949-2005. *Journal of Contemporary China*, 18(58).

Ikenberry, J. (2004). *The Only Superpower, American Hegemony in the 21st Century*. Translated by: Azim Fazlipour, Tehran: International Studies & Research Institute. (in Persian)

Ikenberry, G., mastanduno, M & Wohlforth, W .(2009). Introduction: Unipolarity, State Behavior, and Systemic Consequences. *World Politics,* 61(1), 1-27.

Jervis, R. (2006). The Remaking of a Unipolar World. *The Washington Quarterly*, 29(3), 7-19.

Kakonen, J. (2013). *BRICS as a New Constellation in International Relations?* University of Tampere/Tallinn University, Conference Dublin.

Korany, B. (2005). The Middle East since the Cold War: Torn between Geopolitics and Geoeconomics, in Fawcett, Louise. *International Relations of the Middle East*, Oxford: Oxford UP.

Krauthammer C .(1990/91). The Unipolar Moment. *Foreign Affairs: America and the World*, 70(1), 23–33.

Krauthammer, C. (2002/03). The Unipolar Moment Revisited. *The national Interes*, (70).

Lukov, V. (2012). *A Global Forum for the Newgeneration*, available at: www.brics.utoronto.ca/analysis/Lukov-Global-Forum.html.

Mastanduno, M .(1997). Preserving the Unipolar Moment: Realist Theories and U.S. Grand Strategy after the Cold War. *International Security*, 21, 49-88

Mustafa, S, Zafar, A & Akhter, S. (2017). BRICS: Is the Group Really Creating Impact. *International Journal of English Literature and Social Sciences*, 2.

Mielniczuk, F. (2013). BRICs in the Contemporary World: Changing Identities, Converging Interests. *Third World Quarterly*, 34(6), 1075-1090.

Narayanaswami, K. (2014). *BRIC Economies & Foreign Policy, Panel: BRICS as a New Global Communication Order*. University of Tampere/Tallinn University, IAMCR 2013 Conference Dublin.

O'Neill, J. (2001). Building Better Global Economic BRICs. *Goldman Sachs*, Global Paper 66, 1-15.

Pape, R .A. (2005). Soft Balancing against the United States. *International Security*, 30(1).

Paul, T.V. (2005). Soft Balancing in the Age of U.S. Primacy. *International Security*, 30(1), 46–71.

Phillips, L. M. (2008). *International Relations in 2030: The Transformative Power of Large Developing Countries*. London : Overseas Development Institute (ODI). of the World

Bank’s support. Washington: World Bank, 4–6.

Piper, L. (2015). The BRICS Phenomenon: From Regional Economic Leaders to Global Political Players. *In Working Paper 3: BRICS Initiative for Critical Agrarian Studies (BICAS) Conference*, Cape Town, April.

Renard, T. (2009). A BRIC In The World: Emerging Powers, Europe, And The Coming Order. *EGMONT PAPER*, 3 (31).

Rezaei Eskandari, D. (2014). *BRICS, Formation to Confront with Western Domination*, available at: www.irdiplomacy.ir/fa/page/1935899. (in Persian)

Sanayi, M & Ebrahim Abadi, G. (2013). The Emerging Economic Powers (BRICS); Goals, Capabilities and Status in the international System. *World Studies Quarterly*, 3(1). (In Persian)

Seifi, A & khorramshad, M. (2019). BRICS and Foreign Policy of the Islamic Republic of Iran. *Quarterly of Political and International Research*, 11 (40). (In Persian)

Shirkhani, M; Bayazidi, R & Rezazadeh, M. (2014). Soft Balance: BRICS and the Challenge of American Supremacy. *Quarterly of Political Science*, 9(3), 145-174. (In Persian)

Skak, M. (2011). *The BRIC Powers as Soft Balancers: Brazil, Russia, India and China, Paper for the 11th annual Aleksanteri Conference,* The Dragon and the Bear: Strategic Choices of Russia and China.

Singh, S. P. & Dube, M. (2011), BRICS and the World Order: A Beginner s Guide. *Foreign Policy*, March/April.

Waltz, K. (2015). *Theory of International Politics*. Translated by: Ruhollah Talebi Arani, Mokhatab Publishing. (in Persian)

Wallsh, D. (2013). Syrian Alliance Strategy in the Post-Cold War Era: The Impact of Unipolarity. *The Fletcher Forum of World Affairs*, 37(2).

Wilson, D. /R. P. (2003). Dreaming with BRICs: The path to 2050. in: *Goldman Sachs Global Economics* (Paper 99, October).

Wohlforth, W. C. (1999). The Stability of a Unipolar World, *International Security*. 24.

Wrobel, P. (2009). *Brazil’s Approach to Security in the 21st Century, Global Security in a Multipolar World*. Published by: The European Union Institute for Security Studies.

Wohlfort, W. C. h. (1999). The Stability of a Unipolar World. *International Security*, 24(1).

Yazdani, E & Hossein Hosseini, M. (2015). The Impact of Smart Power on Shanghai and BRICS Actors on the Dynamics of the Power Cycle. *Scientific Quarterly of Central Asian and Caucasus Studies*, 21(92). (in Persian)

Yazdani, E & Moradifar, S. (2017). Explaining the Impact and Role of BRICS on the New World Order, *Journal Of Strategic studies of public policy*, 7(2). (in Persian)